

# نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.  
الف پنجشنبه هر هفته در [gerishna.com](http://gerishna.com) منتشر می شود.  
الف شماره ۷۴۰ همزمان با جلسه ۸۴۰ انجمن منتشر شد.  
این شماره الف ۱۳۹۴/۴/۴ در گراش منتشر شده است.  
آثار خود را به ایمیل [gerash@gmail.com](mailto:gerash@gmail.com) برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان  
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.  
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

## از/به

به مهربانی دست بکش از/به بودن  
پشت نورهای کوچک LED  
نسخه‌ی دوم زندگی  
«نیست»  
با هر بیت  
با شکل‌های تازه‌ی جنون چت کن  
دیوانگی دوزنقه‌زیستن است بین دایره‌ها  
تفاوت‌ها، مستهلک شده  
و تازگی مثل فلفل تندی روی همه جا است.  
انگشت‌هایم تاول زده از لمس جادو  
شاخه‌های درختی در فصل شکوفه‌زدن  
سر در «گم»

محمد خواجہ پور



یک خیابان بلند و شلوغ. خیابانی آنقدر شلوغ که فاصله چراغ های راهنمای آن یکی از دیگری کمتر است. چراغ هایی که من هرروز باید چندین بار پشت آنها به ساعت شمارشان چشم بدوزم تا جلدی حرکت کنم و از این شلوغی آزار دهنده رهایی یابم. من فکر می کنم که رنگ سبز خوشحال کننده ترین رنگی است که یک راننده ی پشت فرمان می تواند ببیند.

چراغ ها را یکی پس از دیگری رد می کنم تا به محل کارم برسم. آن اوایل علاوه بر آزار و اذیت ناشی از معطل شدن پشت چراغ قرمز و انتظار چراغ سبز، دلهره دیر رسیدن سر کار جدیدم را هم داشتم. خیلی سعی کردم یک میانبر پیدا کنم اما پیدا نشد که نشد.

به مرور زمان با مدیریت وقت، دلهره ی دیر رسیدنم رفع شد اما خبری از این چراغ ها و شلوغی ها نبود. کم کم به چراغ ها عادت کردم، عادت آنقدر خوشایند بود که از این ترمز و گاز گرفتن های پشت چراغ ها خسته نمی شدم.

فکر دوم چراغ شناسی من می گوید که: زندگی پشت چراغ های راهنما جریان دارد. از زندگی پسرک ده ساله به دوشی که که پشت چراغ قرمز از سرما می لرزد و برای ادامه ی زندگی گل می فروشد و گاهی هم آدامس.

اگر شما هم هرروز وقتتان را پشت این چراغ ها سپری کنید به خوبی من اطلاعات خواهید یافت. تا دعواهای زن و شوهری که در یک ماشین با شیشه ی پایین بر سرهراتفاقی ممکن است رخ دهد. حتی احتمال دیدن دوست دختر سابقتان هم پشت چراغ قرمز وجود دارد که شاید چندان خوشایند نباشد. یا گیرافتادن دزدها پشت چراغ های قرمز.

یکبار هم شنیده ام که بعضی ها به خاطر همراه نداشتن پول پشت چراغ قرمز از تاکسی جیم شده اند. همچنین پشت چراغ قرمز زمان خوبی برای مرور قبل از امتحان است.

چندین بار هم در پشت این چراغ ها مادرها زاییده اند و بسیاری هم در پشت همین چراغ ها نفس های آخرشان را کشیده اند و بعضی هم به لطف چراغ های سبز به زندگی برگشته اند.

پس چندان هم بی ربط نگفته ام که زندگی پشت این چراغ های راهنما جریان دارد. و در نهایت فکر سوم چراغ شناسی من می گوید که: این خیابان طویل خفن ترین خیابانی است که من تا به حال دیده ام. عمرتان به طولانی این خیابان خفن باد.

ریحانه رهنورد

ندای آغاز

## اعترافات ژ. ژ. دربارهی ف، س و غیره

دوران زندگی اش شد که گاهاً خودش هم به آن‌ها اعتراف می‌کند. در زیر به برخی از این رفتارها اشاره می‌کنیم:

یک. ژان ژاک پس از ترک پدر تا شانزده سالگی به عنوان شاگرد در یک حکاکی مشغول به کار شد. او در کتاب «اعترافات» خود نوشته است که در این دوران دارای تمایلات جنسی مازوخیستی بوده و گاهی خود را در مقابل زنان تنها، به امید تازیانیه خوردن از آنها، برهنه می‌کرده است. اما بیشتر با پاسخ: «وا چه جلافتا!» از سوی آن‌ها روبه‌رو می‌شده است.

دو. در تاریخ ۱۴ مارس ۱۷۲۵ او بدون اطلاع قبلی به عمویش - که بعد از ترک پدر مسئولیت اش را برعهده گرفته بود - ژنو سوویس را ترک کرد و با پای پیاده و با هدفی نامعلوم به شهر آنسی در فرانسه رفت.

سه. او در آنسی با زن بیوه‌ای به نام لوییز دو وارانسی آشنا شد که سیزده سال از ژان ژاک بزرگ‌تر بود. او که دو وارانسی را همواره به نام «مامان» صدا می‌زد، در «اعترافات» خود یک چیزهایی نوشته است که حالا بماند.

چهار. در سال ۱۷۴۲ ژان ژاک به پاریس رفت و در آن جا با دختری که دچار بیماری عقب‌ماندگی ذهنی بود آشنا شد و ازدواج کرد. حاصل این ازدواج پنج بچه بود که روسو هر پنج بچه را به یتیم‌خانه فرستاد (و در نهایت هم همه‌ی آن‌ها از دنیا رفتند). او مدتی بعد کتاب «امیل» را در مورد روش‌های مطلوب تربیت کودکان نوشت.

تقویم را با یک جمله از ژان ژاک روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» اش به پایان می‌بریم که در آن ادای دین خودش را احتمالاً نسبت به بیوه‌ها نشان داده است: «هیچ کس نباید بتواند کسی را بخرد و یا ناگزیر به فروش خود باشد؛ مالکیت باید تحت اراده‌ی عمومی باشد.»



تقویم این هفته مصادف شده است با سالگرد استقلال شش کشور که بزرگی آن‌ها به اندازه‌ی بزرگی تیم شش‌تایی شده‌ی پایتخت است. ضمن یادآوری این جمله که «چجوری توشیش تا خوردی؟» احترام می‌گذاریم به سالروز استقلال شش کشور ماداگاسکار (۲۶ ژوئن ۱۹۶۰)، جیبوتی (۲۷ ژوئن ۱۹۷۷)، مجمع‌الجزایر سیشل (۲۹ ژوئن ۱۹۷۶)، رواندا (۱ جولای ۱۹۶۲) و بروندی (۱ جولای ۱۹۶۲).

اما سوژه تقویمی این هفته کسی است که هم تولد و هم مرگ او در این هفته رخ داده است: ژان ژاک روسو، که از او به عنوان «ژان ژاک رفت و برگشت» هم یاد می‌شود.

ما کل ادبیات فاخرمان را که شخم بزنیم تنها به یک کلمه ژاله می‌رسیم که با «ژ» شروع شده باشد؛ بعد آن وقت ژان ژاک در ۲۸ ژوئن ۱۷۱۲ در ژنوبه دنیا آمد و در ۲ ژوئیه ۱۷۷۸ هم از دنیا رفت. البته این تعدد «ژ» - که بخشی از آن به خاطر اصالت فرانسوی خانواده او بود - به همین جا ختم نمی‌شود. پدر معتاد اش در سال ۱۷۲۲ در حالی که مشغول گرفتن دکترای علم تجوید در زیر شاخه زبان معتادین بود، پسر ده‌ساله اش را رها کرد و آخرین صداهای شنیده شده ژان ژاک از پدر، چند کلمه نامفهوم بود که درصد بالایی از آن‌ها را حرف «ژ» تشکیل می‌داد.

از ژان ژاک به عنوان آچار فرانسه‌ی فرانسه یاد می‌شود. ایشان در طول عمر شصت‌وشش ساله‌ی خود انگولک‌های عمیقی را در فلسفه، سیاست، ادبیات، موسیقی و روانشناسی کودک مرتکب شدند که در نوع خود بی‌نظیر است. نتیجه‌ی این تلاش‌های پراکنده منجر به بروز رفتارهای مازوخیستی او در طول



## روزهایی به رنگ سبز متمایل به قهوه‌ای دلگشا

مرده. ارجاعاتی از قبیل زیبای خفته و قصه هاروت و ماروت از دل داستان کشف شد که موجب خوانش تمثیلی بعضی دوستان گردید، البته اسم داستان بی تاثیر نبود.

خانم بلبلی که اسم کوچکش را یادم رفته و نپرسیدم، یک شعر از خودش برایمان خواند و قرار شد هفته آینده یک شعر در الف از او داشته باشیم. ترجمه شعر مسعود غفوری که این هفته هم از آقا شهید علی انتخاب کرده بود اثر بعدی برای نقدی بود.

نگاتیو در شعر به مثابه‌ی تصویری بود که شاعر از کشمیر، زادگاه خود در ذهن داشت و توسعه نیافتگی آن موجب عدم ظهور آن برای دیگران شده بود و امید داشت روزی آن چیزی که احساس می‌کرد پتانسیل اش را دارد، برسد و به دیگران معرفی کند. به جای کلمه تنظیم می‌شد کلمه وضوح گذاشت که با خاطره سنخیت بیشتری داشت.

این هفته تقویم الف را با زبان و صدای به یاد ماندنی نصرا... نادرپور شنیدیم و لذت بردیم. شعر و گرافی این هفته از محمد خواجه‌پور بود. لب مطلب این بود: «زندگی = تکرار ادرار». البته نوبهار پیشنهاد داد که آخرش را یک حرف «ک» بگذارید که معانی بیشتری داشته باشد که مورد قبول خواجه‌پور قرار گرفت.

ادامه الف را از گروه واتساپ انجمن پی می‌گیریم. فاطمه یوسفی با اطمینان گفت؛ به نظر من می‌تونه تو داستان حوریه رحمانیان قتلی هم در کار باشه. مرگ حرف اول رو می‌زنه اما خودکشی، قتل

محمد خواجه‌پور، محمود غفوری، امیر حسین نوبهار، خانم بلبلی، خانم رهنورد و نصرا... نادرپور حاضرین این هفته بودند. مهمان ویژه این هفته نصرا... نادرپور بود با جعبه کیت کات به دست که این حضور را شاخص کرده بود.

شعر سمیه سادات حسینی نقد شد. قالب شعر مسمط مربع بود با کمی تغییر که از نظر مضمونی آنرا به چهارپاره و از نظر شکلی به ترکیب‌بند نزدیک می‌کرد.

بعضی قافیه‌ها مثل «خیره و درگیر» از نظر شکلی تطابق نداشت این کار در زمان تحول ادبیات فارسی در عصر مشروطه آغاز شد و امروزه در برخی اشعار استفاده می‌شود.

شعر اعتراضی، اجتماعی و از جنبه‌ای فمینیستی بود که انسجام عمودی و افقی مستحکمی داشت و این موجب قوت آن شده بود. با تصویرسازی‌های خوبی در شعر مواجه هستیم بخصوص در بند پنجم. داستان «ناسوت» از حوریه رحمانیان نقد شد. ناسوت به زندگی دنیوی در مقابل حیات آسمانی گفته می‌شود. طرح‌های مختلفی از داستان گرفته شد از جمله مرگ زن (خفته) توسط مرد (ناسوت) بعد یک شب در کنار هم بودن و خودکشی زن بر اثر مصرف بیش از حد مواد و طرح‌هایی از قبیل اینکه پودر لباسشویی خونه تمام شده و زن هر چه داد و فریاد کرده مرد نخریده (احتمالا

قدرت خرید نداشته) و مجبور شدن شب را آن جووری بخوابند و زن طاقت سرما را نداشته و

## روزهایی به رنگ سبز متمایل به قهوه‌ای دلگشا

محمد خواجه پور ادامه داد: یکی از معانی فوکوس وضوح است. به نظر من وضوح از تنظیم بهتر است.

رحمانیان ادامه داد؛ فکر میکنم برای اصطلاح out of focus «تونیید معادل» تار و مبهم شدن «رو بذارید و اینجا همون ترجمه «خاطره» برای مموری بهتره. اینطور میشه: و خاطره ام کمی تار می شود. حالا این چطوره؟ که در ضمن مترادف blurry یا blurred هستش. و خاطره ام کمی مه آلود می شود.

مسعود غفوری درباره شعروگرافی محمد خواجه پور گفت: چرا کلمات معنی دار جمله به همون رنگی که باید باشن نیستن؟ قهوه ای و زرد مرسومتره! یا اینکه من رنگهای این طرح رو بیشتر نزدیک به طیف سبز می بینم.

حوریه رحمانیان: با تصورم از اون رنگ قهوه ای مناسب! مغایرت داره. شاید مصرف زیاد سبزی علتش باشه.

علی اکبر شاه محمدی: این هم ممکنه. فکر کنم اگه یه قاب مربعی رو می کشیدن و کلمات و حروف رو توی اون جا می دادن شاید بهتر هم می شد. منظورم از قاب یه حاشیه مربع دورتادوره.

فرزانه استوار افزود: ولی اونجوری شاید باعث میشد یه تنوع ایجاد شه که با تکراری بودن در تضاده. چون این کار قراره کسل کننده باشه.

یا شاید هم یه خورده زیاده روی؟ زیاده روی فکر کنم اسمشو حادثه هم بشه گذاشت. زنی بدون نام؟ چرا ناشناس نه؟ خانم رحمانیان.

اینجا بود که رحمانیان جواب داد، برای شخصیت ناسوت؛ خفته بدون نام هست. از دید اون نگاه کنید.

علی اکبر شاه محمدی ادامه داد: خفته خودش یه اسم دخترونه است. نباید همه جای داستان خفته رو فقط به معنای خوابیده تصور کرد! اسماعیل فقیهی افزود: «نایلون کوچک خالی» نایلون فقط نوع جنس رو می رسونه. بهتر بود مینوشت «پاکت نایلونی...» یا «کیسه‌ی نایلونی...» «ناسوت» و «خفته» و تقابلی که بینشون هست رو همیشه نادیده گرفت. خفته که الان جسد شده و کاملاً تبدیل شده به یک جسم «ناسوتی» لایه ی اول داستان به ما می گه که اوور دوز کرده اما تاکیدی که نویسنده بر کلمه و شخصیت «ناسوت» داشته مطمئن بی دلیل نبوده. شاید لمس و هیجانی که شب قبلش با یک غریبه «ناسوت» داشته از مرحله ی «خفته» به مرگ کشیده شده است.

حوریه رحمانیان راجع به ترجمه مسعود غفوری گفت: And my memory will be a little out of focus به جای معادل «خاطره» اگر حافظه استفاده شود چطوره؟ به این فرم که «حافظه ام کمی تمرکزش به هم می خورد» چون فوکوس

حتی در عکاسی هم به معنی regulation نیست. ولی انتخاب خیلی خوبی بود از این شاعر.

